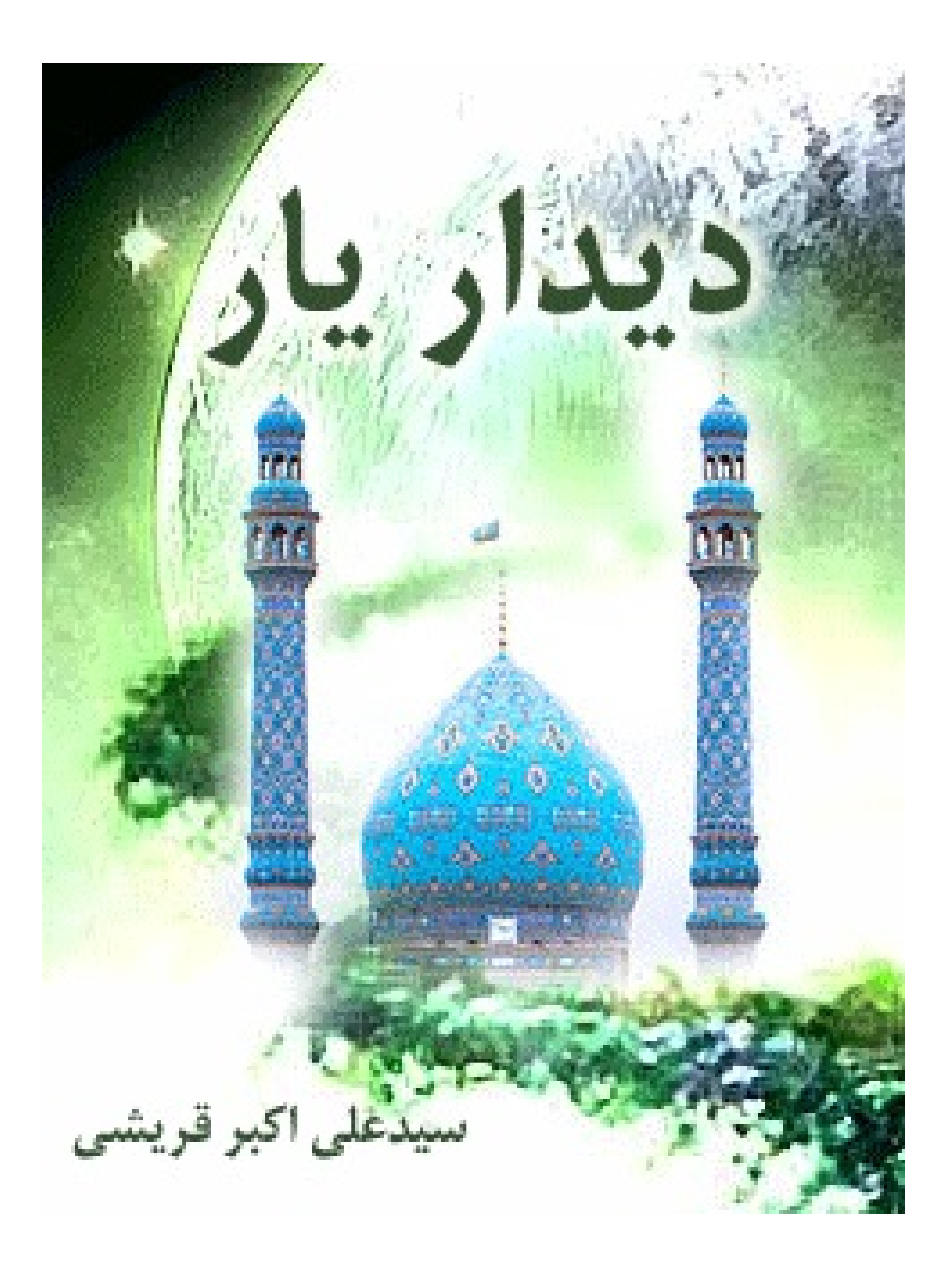

دیدار یار
سیدعلی اکبر قریشی


بسم الله الرحمن الرحیم

دیدار یار

نویسنده:

علی اکبر قرشی

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

دیدار یار

مشخصات کتاب

نویسنده: سید علی اکبر قریشی

ناشر: سید علی اکبر قریشی

آنان که آن حضرت را دیده اند

ناگفته نماند: عده زیادی از بزرگان حضرت امام زمان (ع) را در مدت پنج سال که در حال حیات پدر بزرگوارش بود و نیز در مدت ۶۹ سال دوران غیبت صغری دیده اند، لذا می بینیم که نویسندگان حالات و تاریخ آن حضرت هر یک فصلی تحت عنوان «فصل فیمن راه علیه السلام» منتعقد کرده اند.مانند ثقه الاسلام کلینی متوفای ۳۲۸ یا ۳۲۹ هجری که در کافی: ج ۱، ص ۳۲۹ فرموده: «باب فی تسمیه من راه علیه السلام» و نیز مرحوم صدوق متوفای ۳۸۱ که در کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۳، باب ۴۴ را به این مطلب اختصاص داده و نام آنرا «باب ذکر من شاهد القائم (ع) و راه و کلمه» گذاشته و در آن بیست و شش مورد را نقل کرده است.و نیز مرحوم شیخ مفید متوفای ۴۱۳ هجری که در ارشاد: ص ۳۲۹ فرموده: «باب من رأی الامام الثانی عشر (ع)» و آنگاه روایاتی نقل کرده است و نیز مرحوم شیخ الطائفه متوفای ۴۶۰ هجری که در کتاب غیبت: ص ۱۵۲ فرموده: «اخبار بعض من رأی صاحب الزمان (ع)...» و دیگران از بزرگان علماء.همچینن عده زیادی در دوران غیبت کبری به خدمت آن حضرت رسیده و او را شناخته اند و نیز عده ای بعداً دانسته اند که او مهدی غایب (ع) بوده است؛ در این زمینه مطالب زیادتر از آن است که در این کتاب نقل شود، مرحوم محدث نوری صاحب مستدرک در این رابطه کتابی نوشته بنام «جنه الماوی فی ذکر من فاز بلقاء الحجه (ع) او معجزته فی الغیبه الکبری» و در آن ۵۹

حکایت نقل کرده از کسانی که در زمکان غیبت کبری به ملاقات امام زمان صلوات الله علیه رسیده اند، این کتاب در ج ۵۳ بحار الانوار طبع جدید بعنوان تتمه نقل شده است.ناگفته نماند: در این حکایات آمده که عده ای از ملاقات کنندگان،آن حضرت را دیده و شناخته اند مانند مرحوم بحرالعلوم و دیگران، حال آن که در توقیع علی بن محمد سمری آمده که امام صلوات الله علیه به وی نوشتند:«الافمن ادعی المشاهده قبل خروج السفیانی والصیحه فهو کذاب مفتر» مرحوم نوری در خاتمه جنّه الماوی از این مطلب بشش وجه جواب داده، از جمله کلام علامه مجلسی را نقل کرده که در بحار: ج ۵۲ ص ۱۵۱ بعد از نقل توقیع مبارک، فرموده: شایداین سخن مربوط به کسی است که ادعای مشاهده کند و بگوید: من نایب آن حضرت هستم در رساندن پیامهای وی به شیعه مانند نواب اربعه، تا منافی روایاتی نباشد که گذشت و خواهد آمد. نگارنده گوید: احتمال آن مرحوم نزدیک به یقین است.بهر حال نگارنده چند حکایت از آنچه مرحوم کلینی، مفید، صدوق، شیخ طوسی، مجلسی، نوری و امثال آنها رحمهم الله نقل کرده اند در این جا می آورد، منظور از ذکر این حکایات آن است که: بدانیم غیبت آن حضرت یک امر ساده و عادی است و او بصورت غایب و ناشناس در میان ماست و میان ما و خدای ما، واسطه فیض می باشد، صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین.در این حکایات آمده که عده ای از ملاقات کنندگان،آن حضرت را دیده و شناخته اند مانند مرحوم بحرالعلوم و دیگران، حال آن که در توقیع علی بن محمد سمری آمده که امام

صلوات الله علیه به وی نوشتند:«الافمن ادعی المشاهده قبل خروج السفیانی والصیحه فهو کذاب مفتر» مرحوم نوری در خاتمه جنّه الماوی از این مطلب بشش وجه جواب داده، از جمله کلام علامه مجلسی را نقل کرده که در بحار: ج ۵۲ ص ۱۵۱ بعد از نقل توقیع مبارک، فرموده: شایداین سخن مربوط به کسی است که ادعای مشاهده کند و بگوید: من نایب آن حضرت هستم در رساندن پیامهای وی به شیعه مانند نواب اربعه، تا منافی روایاتی نباشد که گذشت و خواهد آمد. نگارنده گوید: احتمال آن مرحوم نزدیک به یقین است.بهر حال نگارنده چند حکایت از آنچه مرحوم کلینی، مفید، صدوق، شیخ طوسی، مجلسی، نوری و امثال آنها رحمهم الله نقل کرده اند در این جا می آورد، منظور از ذکر این حکایات آن است که: بدانیم غیبت آن حضرت یک امر ساده و عادی است و او بصورت غایب و ناشناس در میان ماست و میان ما و خدای ما، واسطه فیض می باشد، صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین.

حکایت أبی الحسین

سید بن طاووی رحمه الله علیه از ابی جعفر محمد بن جریر طبری نقل می کند از محمد بن هارون تلعکبری که فرمود: ابوالحسین بن ابی البغل کاتب به من گفت: از ابو منصوربن صالحان شغلی قبول کردم، میان من و او جریانی پیش آمد که از او فرار کرده و مخفی شدم، او در تعقیب من بود، مدتی با وحشت، همچنان در پنهانی زندگی می کردم.شبی به مقابر قریش (کاظمین) رفتم؛ قصد کردم شب جمعه را در کنار قبر دو امام علیهما السلام بیتوته کرده و دعا نموده و حاجت بخواهم، شب بارانی بود و

باد می وزید، از ابو جعفر متولی حرم خواستم درهای حرم را ببندد و کسی در حرم نباشد تا بتوانم خلوت کرده و با خیال راحت مشغول دعا و تضرع باشم و از آمدن کسی نترسم، او درها را بست، شب به نصف رسید، باد و باران از آمدن مردم مانع گردید، من مرتب دعا و زیارت کرده و نماز می خواندم.در این اثنا، نزد قبر حضرت موسی بن جعفر (ع) صدای پایی شنیدم ناگاه مردی وارد شد، شروع به خواندن زیارت کرد، بر آدم (ع) و انبیاء اولوالعزم سلام کرد، سپس به یک یک امامان سلام کرد تا رسید به صاحب الزمان، ولی به او سلام نکرد.من تعجب کردم و پیش خود گفتم: شاید فراموش کرد یا امام زمان را نشناخته است، یا مذهبش همین است و به امام دوازدهم عقیده ندارد. چون از زیارت فارغ شد، دو رکعت نماز خواند، بعد نزد من آمد و در کنار قبر امام جواد (ع) مانند زیارت سابق زیارت کرد و دو رکعت نماز خواند، من از او می ترسیدم چون او را نمی شناختم، او جوان کاملی از مردان بود، لباس سفیدی به تن داشت، عمامه اش با تحت الحنک بود و عبایی به دوش داشت.آنگاه به من فرمود: یا أبا الحسین بن أبی البغل! چرا از دعای فرج غافل هستی؟ گفتم: آقای من! آن کدام است؟ فرمود: دو رکعت نماز می خوانی، بعد می گویی: «یامن اظهر الجمیل و ستر القبیح، یا من لم یؤاخذ بالجریره و لم یهتک الستر، یا عظیم المنّ یا کریم الصفح یا حسن التجاوز یا واسع المغفره... أسالک بحق هذه الاسماء و بحق محمد و آله الطاهرین

الاّـ ما کشفت کربی و نفست همّی و فرجت غمی و أصلحَت حالی» آنگاه دعا کرده و حاجتت را می خواهی. بعد صورت راست خویش را به زمین گذاشته و صد مرتبه در آن حال می گویی: «یا محمد یا علی، یا علی یا محمد، اکفیانی فانکما کافیای و انصرانی فانکما ناصرای» بعد صورت چپ خویش را به زمین نهاد صد مرتبه می گویی: «ادرکنی» و آن را زیاد تکرار می کنی و می گویی: «الغوث، الغوث، الغوث» تا نفست قطع شود، در این صورت خداوند با کرم خویش، حاجت تو را ان شاء الله قضا می کند.من همان طور که ایشان فرموده بود عمل کردم، بعد پیش ابی جعفر متولی رفتم که از وی بپرسم آن شخص کیست؟ و چطور داخل حرم گردید؟ دیدم درها همه بسته است، تعجب کردم، بعد به نظرم آمد که شاید او نیز در حرم بیتوته کرده و من ندانسته ام. چون به طرف ابوجعفر رفتم، او از اتاقی که روغن زیتون در آن بود بیرون می آمد.گفتم: آن مرد کی بود؟ و چطور داخل حرم شده بود؟ گفت: درها همه قفل است هنوز باز نکرده ام، جریان آن مرد و زیارت کردنش را گفتم. گفت: او مولای ما صاحب الزمان (ع) است، من دفعات او را در شبهای خلوت دیده ام.من از این که آن حضرت را نشناختم تأسف خود دم، وقت صبح از حرم خارج شده به محله کرخ بغداد به مخفیگاه خود رفتم، چون آفتاب بلند شد، دیدم مأموران ابن صالحان در پی من آمده و مرا از دوستانم می پرسند و در دست خویش از وزیر (منصوربن صالحان) با خط خودش امان نامه ای آورده اند، من با بعضی

از یـاران خـود پیش وزیر رفتـم، او چـون مرا دیـد برخـاست و مرا در آغوشـش گرفت و چنـان خـوش برخـورد کرد که سـراغ نداشـتم، گفت: کـار به جـایی رسانـده ای که از من به صاحب الزمان صـلوات الله علیه شـکایت می کنی؟! گفتم: من فقط دعا کرده ام، فرمود: وای بر تو! مولا‌یم امام زمان صـلوات الله علیه شب جمعه به خواب من آمـد، امر می فرمود به تو نیکی کنم، و چنان پرخاش فرمود که برخود ترسیدم.گفتم: لااله الاالله شـهادت می دهم که آنها بر حق و منتهای حقند، دیشب مولا‌یم را در بیداری دیدم و به من چنین و چنان فرمود، آنگاه جریان شب را برای او توضیح دادم، او بسـیار تعجب کرد، بر من بسیار نیکی کرد و ببرکت آن حضرت از وی به چنان مرادی رسیدم که گمان نمی کردم. [۱] .

حکایت مرحوم بحرالعلوم

عـالم بزرگوار و متقی جناب زین العابـدین بن محمـد سلماسـی که از شاگردان و خواص مرحوم علامه طباطبایی سـید مهـدی بحرالعلوم بود، نقل می کنـد: در نجف اشـرف در مجلس مرحوم بحرالعلوم بودم، ناگاه مرحوم محقق قمی صاحب قوانین وارد منزل سـید گردیـد، و آن در سالی بـود که بقصـد زیـارت مکه و قبـور ائمه علیهم السـلام به عراق آمـده بود، حاضـران که در مجلس بودنـد پراکنـده شدنـد و بیشتر از صـد نفر می شدنـد، فقط سه نفر ماندند که همه اهل تقوا و مجتهد بودند.در آن موقع مرحوم محقق به جنـاب سـید بحرالعلوم گفت: شـما هم به ولادت روحانی و هم به ولادت جسـمانی از اهل بیت علیهم السـلام رسیده و این دو مقام را حیازت کرده اید هم به قرب ظاهری و هم به قرب باطنی دست

یافته اید، طعامی از این سفره وسیع و میوه ای از میوه های این بوستان را به ما عطا فرمایید تا سینه هایمان پر وسعت و دلهایمان آرامش پیدا کند.سید بزرگوار بلافاصله فرمود: من چند شب قبل در مسجد اعظم کوفه برای نافله شب رفته بودم،قصد داشتم اول صبح به نجف برگردم تا درس تعطیل نشود، کار ایشان در سالهای مکرر همان طور بود.چون از مسجد کوفه بیرون آمدم، به دلم افتاد که به مسجد سهله بروم ولی دیدم در این صورت شاید به درس نرسم، اما شوق من بتدریج زیاد می شد، در این بین که مردد و دو دل بودم، بادی غبار آلود و زید و مرا به طرف مسجد سهله برد، و آن توفیقی بود که بالاخره مرا به مسجد سهله انداخت.مسجد خالی بود، فقط یک شخص جلیل مشغول عبادت بود، در مناجات خویش کلماتی به کار می برد که دلهای سخت را تکان می داد، اشک چشمها را روان می ساخت، قلب من پرید، حالم متغیر گردید، زانوهایم خشک شد و اشک چشمم از شنیدن آن کلمات که هرگز نشنیده بودم جاری شد، و در دعاهای منقوله آنها را ندیده بودم، شخص مناجات کننده، آن کلمات را از خودش انشاء می فرمود.در محل خودم ایستادم و از شنیدن مناجات او لذت می بردم، تا از مناجات فارغ شد، آنگاه رو به من کرد و با زبان فارسی فرمود: «مهدی بیا» من چند قدم به طرف او رفته و ایستادم، فرمود: بیا، باز چند قدم رفته و ایستادم، فرمود: جلو بیا، ادب در امتثال است. پیش رفتم بحدی که دستم به او و دست شریف او نیز به من می رسید، او کلامی

فرمود.در اینجا یکدفعه، سید سخن خویش را عوض کرد و به سؤالات دیگر محقق جواب داد که از وی پرسیده بود: چرا تألیفات شما کم است؟ چند جواب در آن باره بیان کرد، محقق فرمود: سخن پیش را ادامه دهد، سید با دستش اشاره کرد که آن سری است که نمی شود گفت. [۲] .

حکایت بحرالعلوم در مکه

عالم جلیل و صاحب کرامات، زین العابدین سلماسی باز نقل می کند: روزگاری که سید بحرالعلوم مجاور مکه معظمه بود، با وجود غربت، بسیار دلگرمی و اطمینان خاطر داشت و در بذل و بخشش ناراحت نبود، در بعضی از ایام پول بقدری کم آمد که حتی یک درهم هم نداشتیم، جریان را به وی گفتم و اظهار کردم که با این همه مخارج چکار خواهیم کرد، سید جوابی نداد.عادتش آن بود که بعد از صبح بیت الله را طواف می کرد و به خانه می آمد و در اتاقی می نشست، قلیانی برای وی می آوردیم، بعد از صرف آن به اتاق دیگری می رفت، شاگردان جمع می شدند و برای هر مذهب طبق مذهب خویش درس می گفت.در آن روز که جریان تمام شدن پول را گفته بودم، چون از طواف بازگشت، قلیان را آماده کردیم مشغول کشیدن بود،ناگاه در زده شد، سید با اضطراب برخاست و گفت: قلیان را از اینجا بردارید و بیرون ببرید، آنگاه با سرعت تمام و بدون مراعات وقار به طرف در دوید و در را باز کرد، شخص بزرگوار در هیأت اعراب داخل شد و در اتاق نشست، سید با نهایت خضوع و احترام در کنار در نشست و اشاره کرد که قلیان را نیاورم.ساعتی با هم نشسته صحبت کردند، بعد که آن

شخص برخاست تشریف ببرد، سید بزودی در راه باز کرد و دست وی را بوسید و بر شتری که خوابیده بود سوارش کرد، آن شخص رفت، سید در حالی که هنوز به خود نیامده بود برگشت و براتی به من داد، فرمود: این حواله است به نزد مرد صرافی که در کنار کوه «صفا» نشسته، برو آنچه تحویل می دهد بیاور.من حواله را گرفتم آوردم، صراف چون آن را دید، بوسید و فرمود: برو چند نفر حمال بیاور، من چهار نفر حمال آوردم، او پولها را که ریال فرانسه بود و هر یک بقدر پنج قرآن عجم ارزش داشت آورد، حمالها کیسه های پول را در سر گذشته به خانه آوردیم.چند روز بعد به همان جا رفت، دیدم صرافی در آن جا نیست و دکانی وجود ندارد، از بعضی سؤال کردم، گفتند: در این جا صرافی ندیده ایم، فقط یک نفر در اینجا می نشیند، آنگاه دانستم که آن از اسرار خداوند و از الطاف ولی خدا (امام زمان صلوات الله علیه) است.مرحوم حاجی نوری بعد از نقل قضیه فرموده: این حکایت را فقیه بزرگوار شیخ محمد حسین کاظمی نیز به من نقل فرموده اند. [۳] .

کرامت عجیب

علامه مجلسی رضوان الله علیه در بحار فرموده: بعضی از افاضل موثق به من جریانی از «بحرین» نقل کرد و گفت که آنرا از شخصی موثق و قابل اعتماد نقل می کند و آن این که: روزگاری که بحرین تحت ولایت افرنج - ظاهراً استعمار انگلیس - بود، یک نفر ناصبی و دشمن اهل بیت را به حکومت آنجا گذاشته بودند، او وزیری داشت ناصبی تر از خود و از اهل بحرین هر که در

مذهب شیعه بود بشدت دشمن می داشت و در کشتن و ضرر زدن به آنها کوتاهی نمی کرد.آن وزیر روزی به کاخ والی آمد، اناری را به والی نشان داد که در پوست آن بطور طبیعی نوشته شده بود: «اله الاالله، محمد رسول الله، ابوبکر و عمر و عثمان، علی خلفاء رسول الله» والی دید که این کار بشر نیست و بطور طبیعی در انار روییده است گویی در سنگی حکاکی کرده اند، خطوط گود رفته کاملاً مشخص بود.والی به وزیر گفت: این بهترین دلیل و قویترین حجت بر بطلان مذهب رافضیهاست، نظرت در این باره چیست؟ گفت: اصلحک الله اینها مردمان متعصبی هستند که براهین را قبول ندارند، بهتر است که بزرگان آنها را احضار کرده و این انار را به آنها نشان دهی، اگر قبول کرده به مذهب ما برگشتند ثواب آن مال شما خواهد بود وگرنه میان سه چیز مخیرشان کن: یا مانند یهود و نصاری جزیه بدهند و در مذهب خود بمانند و یا جوابی برای این دلیل پیدا کنند، یا مردانشان را بکش، زنان و فرزندانشان را اسیر کن و اموالشان را بعنوان غنیمت ضبط فرما.والی این رأی را پسندید، دستور داد علماء و افاضل و برزگان شیعه را احضار کردند، پس از حضور، انار را به آنها نشان داد و گفت: اگر جواب کافی از این کار خدایی که دست بشر در آن کار نکرده است، بیاورید هیچ وگرنه همچون کفار جزیه خواهید داد و یا خودتان مقتول، زنان و اطفالتان اسیر و اموالتان بغنیمت گرفته خواهد شد.آنها از این جریان غرق در حیرت شده و جوابی نداشتند، قیافه هایشان متغیر و بدنشان

به لرزه افتاد، بزرگانشان گفتند: ایها الامیر!سه روز به ما مهلت دهید، شاید بتوانیم جواب کافی پیدا کنیم که راضی بشوید و گرنه اختیار در دست شماست، حاکم سه روز به آنها مهلت داد.آنها ترسان و لرزان از حضور حاکم بیرون آمدند، در مجلس مشورتی که ترتیب دادند رأیشان بر آن شد که از میان خود ده نفر از صلحاء و زهاد انتخاب کردند، آنها نیز از میان خویش سه نفر را برگزیدند که هر یک در یک شب به صحرا رفته و عبادت کند و گریه و زاری نماید و به امام زمان صلوات الله علیه استغاثه کرده و دوای درد را از او بخواهد، شاید آن حضرت از این پیشامد وحشتناک نجاتشان بدهد.شب اول یکی از آنها تا به صبح نالید، استغاثه و عبادت و گریه کرد، امام نتیجه ای عاید نشد، صبح دست خالی به نزد آنها برگشت، شب دوم، که نوبت دومی بود باز خبری نشد و این براضطراب و نگرانی آنها افزود.شب سوم نوبت یک نفر متقی و فاضل بود به نام محمد بن عیسی، او پاپیاده، سرش باز به صحرا رفت، شبی بود ظلمانی، دعا کرد، گریه و زاری نمود، به خداوند در خلاص شدن آن مؤمنان توسل کرد و کشف آن بلا را خواست و به صاحب الزمان صلوات الله علیه استغاثه نمود.در آخر شب مردی را دید که خطاب به او فرمود: یا محمد بن عیسی! چرا تو را در این حال پریشان می بینم، چرا به این بیابان آمده ای؟ گفت: ای مرد! مرا به خود واگذار، من برای پیشامد بزرگی به این صحرا آمده ام، آن را جز به

امـام خود نخواهم گفت. و شـكايت نخواهم كرد مگر بر كسـى كه قـدرت رفع گرفتاريم را داشـته باشـد.آن شـخص گفت: يا محمد بن عيسـى! من صاحب الامر هسـتم، حاجتت را بگو. گفت: اگر امام زمان باشـى، احتياج به شرح حاجت نيست، خودت مى دانى. فرمود: آرى، آمـده اى تا براى آن انار و آنچه در روى آن نوشـته شده و درباره تهديد امير چاره اى پيدا كنى.محمد بن عيسـى گويـد: چون اين را شـنيدم به طرف آن بزرگوار رفتم و گفتم: آرى، مولاـى من! مصـيبت ما را مى دانى، تو امام ما، پناه ما، و قادر بر چاره بلاى مايى، امام صلوات الله عليه فرمود: يا محمد بن عيسى! وزير لعنه الله در خانه اش درخت انارى دارد چون انـار بار داد قالبى بشـكل انار از گل فراهم آورد و آن را نصف كرد و در درون هر يک مقـدارى از آن نوشـته را بشـكل برجسـته اى نـوشت، و آن رابر روى انـار گـذاشت و بسـت، بـا بزرگ شـدن انـار اين خطـوط در آن اثر كرد و به اين صـورت درآمـد.فردا چون پيش والى رفتيـد، بگو: جواب آورده ام ولى در خـانه وزير خواهيم گفت: چون به خانه وزير رفتيـد به طرف راست نگـاه كن، غرفه اى خواهى ديـد، به والى بگو: جواب را در غرفه خواهم گفت. خواهى ديـد كه وزير از اين كـار امتنـاع مى كنـد، ولى تو اصـرار كن كه حتماً جواب در آن جا خواهد بود. چون وزير بالا رفت تو هم با او بالا برو و نگذار او بتنهايى برود و چون داخل غرفه شدى تاقچه اى خواهى ديد كه در آن كيسه سفيدى هست، آن را بگير و خواهى

دید که قالب انار درآن است.آن را پیش والی بگذار و انار را در آن جای بده تا حقیقت روشن شود و نیز ای محمد بن عیسی! به والی بگو: ما معجزه دیگری داریم و آن این که این انار در درون آن جز خاکستر و دود نیست، اگر می خواهی بدانی به وزیر بگو: آن را بشکند، چون بشکند خاکستر و دود، صورت و ریش او را خواهد گرفت.محمد بن عیسی با شنیدن این خبر شاد شد، دستهای مبارک امام صلوات الله علیه را بوسید و با شادی و بشارت برگشت. چون صبح شد پیش والی رفتند، فرموده های امام را مو بمو عمل کرد، جریان همان طور شد که آن حضرت فرموده بود، والی گفت: اینها را از کجا دانسته ای؟ گفت: امام زمان ما به من خبر داد که حجت خدا بر ماست. گفت: امام شما کدام است؟ او همه امامان را بر شمرد تا به امام عصر (ع) رسید، والی گفت: دستت را برای بیعت باز کن، «فَأَنَا اشهد ان لااله الاالله و ان محمداً عبده و رسوله و ان الخلیفه بعده بلافصل امیرالمؤمنین علی (ع)» آنگاه به همه امامان اقرار کرد و ایمانش خوب شد، و فرمود وزیر را بکشتند و از اهل بحرین اعتذار کرد و با آنها خوبی کرد.ناقل قضیه گفت: این قصه نزد اهل بحرین مشهور و قبر محمد بن عیسی نزد آنها معروف است. [۴] .

پاورقی

[۱] بحار: ج ۵۱ ص ۳۰۴، مرحوم مجلسی پس از آن که این واقعه را از کتاب نجوم ابن طاووس نقل کرده در آخر فرموده است: این خبر را در کتاب طبری همانطور یافتم

که ابن طاووس ازآن نقل کرده است.

[۲] بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۲۳۵ حکایت نهم جنه الماوی.

[۳] بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۲۳۷ حکایت دوازدهم جنه المأوی.

[۴] بحار الانوار: ۵۲ ص ۱۷۸.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹